گفت‌وگوی احمد غلامی با آصف بیات درباره کتاب «انقلاب بدون انقلابیون، معنابخشی به بهار عربی»

اصقلاب در غیاب انقلاب

پیش از این، گفت‌وگوی دیگری با آصف بیات داشتم. گفت‌وگویی مفصل درباره کتاب‌های «کارگران در انقلاب ۵۷»، «پسا اسلام‌گرایی و «سیاست‌های خیابانی». کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» که اخیراً ترجمه و در ایران منتشر شده است به تعبیر «انقلاب بدون انقلاب» روسبیر نیست. جنبش‌های بهار عربی را واکاوی می‌کند. جنبش‌هایی که برای مدتی نه‌چندان طولانی جهان عرب را به صدر اخبار جهان غرب آورد و آنان را در برابر این واقعهٔ غیرمنتظره شگفت‌زده کرد. آصف بیات در کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» به ضعف و قوت این جنبش‌ها می‌پردازد و تلاش می‌کند تحلیلی واقع‌بینانه از این جنبش‌ها به دست دهد. او تحلیلگران و عموم مخاطبان را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که آیا بهار عربی، انقلابی در کشورهای لیبی، مصر، یمن و مراکش بوده یا اینکه این جنبش‌ها توان لازم برای پیمودن راه انقلاب را نداشته و ناگزیر در نیمه راه انقلاب بازمانده‌اند. آصف بیات، با واکاوی در شکل جنبش‌های امروز که برخاسته از نحوهٔ تازه زندگی است، این جنبش‌ها را با انقلاب‌های قرن بیستم مقایسه کرده و به تفاوت‌های آنان می‌پردازد. گفت‌وگو با آصف بیات دشوار است. کتاب‌های او مبتنی بر پژوهش است و راه را بر تحلیل‌ورزی می‌بندد. او تلاش می‌کند از تحلیل‌های بدون نمونه عینی (فاکت) پرهیز کند، اما این ویژگی مهم چه بسا راه را بر تحلیل‌های خودانگیخته می‌بندد. در گفت‌وگوی اخیر درباره کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» کوشیدم با مباحثی کتاب‌های دیگری در این زمینه همچون «سال رؤیای خطرناک» اسلاوی ژیژک (نشر هرمس) و «تولد دوباره تاریخ، عصر شورش‌ها و خیزش‌ها» آن بدیو (سایت نوزاندهم) گفت‌وگو را پیش ببرم.

◆ انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران در زمره تجربه‌های زیسته شما محسوب می‌شود. انقلابی که پشتیبانی فکری و ایدئولوژیک داشت. با انقلابیون پای کار با نحله‌های فکری گوناگون که وجوه مشترک‌شان آرمان‌گرایی بود. کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» درباره انقلاب‌ها با جنبش‌هایی بدون تصورات انقلابی است. شما به ابعاد گوناگون این جنبش‌ها در این کتاب پرداخته‌اید اما برایم جالب است بدانم ویژگی اصلی و اساسی این جنبش‌ها چه بوده که شما را مجذوب خود ساخت؟

انقلابات بهار عربی هم به لحاظ سیاسی-اجتماعی و هم از حیث نظری برایم جالب بوده‌اند. در درجه نخست این‌ها جنبش‌های گسترده مردمی بودند که نشان دادند آن‌طور که تصور می‌شد مردم این منطقه ساکت و بی‌عمل و بذیرای دیکتاتوری و بی‌عدالتی نیستند، بلکه در فرصت‌های مناسب عاملیت خودشان را به آشکار و گسترده نشان می‌دهند. دوم شکل بسیج و همگرایی و وحدت شگفت‌انگیز گروه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی، جنبشی حول آزادی، عدالت و کرامت انسانی و اصولا ضدیت با استبداد سیاسی بود. درواقع این همگرایی وسیع بود که در غافلگیری و سقوط دیکتاتورها در تونس، مصر، لیبی، یمن و بعد در الجزایر و سودان نقش بسیار مهمی ایفا کرد. می‌دانیم که بشار اسد هم در معرض سقوط قرار گرفت ولی به‌وسیله کمک منطقه‌ای از آن جان سالم به در برد. سوم اینکه این خیزش‌های انقلابی به طور کلی از اصل «سلمیه» یا خشونت‌پرهیزی پیروی کردند. اگرچه رژیم‌های حاکم از دستیازی به خشونت وسیع ابا نکردند. حتی در سوریه خیزش انقلابی در اصل و در ابتدا مدنی و خشونت‌پرهیز بود ولی بعدا با طغیان بخشی از نظامیان که دست به مبارزه مسلحانه زدند، به‌علاوه آرام کردن برخی زندانی‌های جهادی برای به خشونت کشیدن ایوزیسیون و بالاخره با مداخله برخی از قدرت‌های منطقه، خیزش انقلابی سوریه به خشونت کشیده شد. چهارم اینکه این خیزش‌ها پتانسیل به وجود آوردن نوعی دموکراسی انتخاباتی و کنترگرایی سیاسی و اجتماعی (از آن نوع که مثلا در تونس به وجود آمد) داشتند. به این علت که هیچ بخشی از ایوزیسیون انقلابی قادر به انحصار قدرت و طرد و سرکوب دیگران نبود. به طوری که پلورالیسم سیاسی-اجتماعی در عمل به یک واقعیت درمی‌آمد. و بالاخره اینکه از حیث نظری و تاریخی، مشاهده و مطالعه این انقلابها برایم جذاب بود چون که تفاوت‌های قابل‌توجهی و سنتوشت‌سازی با انقلابات قبلی پیدا کردند. من این تفاوت‌ها را به‌تفصیل در کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» نشان داده‌ام.

◆ ما به‌نوعی از عصر پسا ایدئولوژیک سخن می‌گوییم که کوبی دوران کنونی دارای امتیازی است که سابق وجود نداشته است را در تفاوت‌های کنونی (جنبش‌ها) ما با نحله عجیبی روبه‌رو هستیم؛ اینکه هیچ مطالبه شفاف و خاصی از سوی معترضان مطرح نشده. این بدون مطالبه بودن بسیاری اتفاق را چگونه می‌کند تا از حیث تحلیلی واقع‌بینانه را به این جنبش تزریق کند. جای تأسف است که این جنبش‌ها در مخالفت با وضعیت موجود بدیلی ارائه نمی‌دادند یا مطالبات خود را به صورتی آرمانی و منسجم صورت‌بندی نمی‌کردند. کوبی این جنبش‌ها فقط غلیان احساساتی همچون گود آنتشفاش بودند که تا دامنه کوه فروریزی را هم‌ان جا سرد و خاموش می‌شوند. نظر شما در این باره چیست؟

یک جنبش‌های انقلابی دهه گذشته عموما خصلت پسا ایدئولوژیک داشته‌اند. به چند دلیل. اول اینکه دوران پس از جنگ سرد به‌عنوان دوران پسا ایدئولوژیک معرفی شد به طوری که کوبی ایدئولوژی‌ها در این رهگذر بودند. با نزول ایدئولوژی‌های نامیوتالیسم ضد استعماری، کمونیسم و اسلامیسم مفصل‌بندی‌های اجتماعی و انقلابی جدید کوبی زمان آرمانی برای تحقق خواسته‌هایشان داشتند. این وضعیت به‌خصوص در میان «طبقه سیاسی» (Political class) و با بخشان سیاسی بسیار مشهود بوده است. همزمان با این، ما شاهد گسترش گفتمان‌های مربوط به فردیت، کرامت، هویت، جامعه در حال وقوع دولت و بازار در مقابل انقلابات دولتی و سیاسی شده که خودشان را در جنبش‌های اجتماعی این نشان دادند. در کشورهای غربی به‌خصوص آمریکا مبارزه برای هویت (هویت نژادی، جنسیتی، قومی، و فردی) کوبی در مرکزیت گفتمان فعالان سیاسی متعارض قرار گرفت. البته این موجودیت خودشان را داشتند. ولی نکته اینجاست که کوبی گفتمان‌های آرمان‌گرایانه قرن بیستمی که زنگ و گسترگی بالایی داشته و بود هست و اصولا در آن‌ها عاملیت توزیعی و طردشدگی اقتصادی- اجتماعی غایب هست. بی‌تردید عملکرد رسانه‌های اجتماعی جدید نقش مهمی در ایجاد ساختار فراگیر و آرمان‌گرایانه ایفا می‌کند اینکه چرا که عمل ایوزیسیون متکثر و چندصدایی و پراکنده را تقویت می‌کند. تکثر و چندصدایی خوب است اگر مبتنی بر هماهنگی و همراهی باشد. وگرنه می‌تواند به پراکندگی منجر شود. و بطوری که هر گروهی خواستار یک چیزی باشد که عملا همگرایی و وفاق در جنبش‌های اجتماعی را ناممکن کند. فراموش نکنیم که همگرایی و توافق برای یک مطالبه یا مطالبات هم‌عرز از ضروریات جنبش‌های اجتماعی و انقلابی است. به هر حال تذکر به نکته رابطه با این مبحث ضروری است. اول اینکه ما صرورتا به دوران پساایدئولوژیک وارد نشده‌ایم. بلکه ما شاهد افول برخی از ایدئولوژی‌ها مانند نئوسوسیالیسم ضد استعماری هستیم. وکنه بازار و کالایی‌کردن و تولیبالیسم هنوز بر پی ساختن ایدئولوژی هست. دوم اینکه گسترش گفتمان هویت و یا عدم توجه کافی به عاملیت اجتماعی و اقتصادی در جنبش‌های دهه گذشته بیشتر نزد نخبگان سیاسی یا طبقه سیاسی اتفاق افتاد. در حالی که مردم عادی عاملیت اجتماعی- اقتصادی را در مرکز مطالبات خودشان قرار داده بودند و همین باعث شکل‌بندی توده‌های مردم و نخبگان سیاسی شد. و بالاخره اینکه ایوزیسیت جنبجنبی جنبش‌های اجتماعی یا بدار تاریخی دید. بله در دهه گذشته جنبش‌ها آن‌گونه بودند آن‌چنان می‌اندیشیدند. ولی دلیلی ندارد در زمان کنونی و با گذشت دهه‌ها آن‌چنان باشد.

◆ به گفته شما اشغال میدان‌ها در بهار عربی همچون «منطقه آزادشده» بود. از دولت، پول و حرص، اما متأسفانه همان زمان که این فضاها در اختیار مردم بود. این فضاها صرفا برش موقتی از تاریخ است و درخارج از این میدان‌ها شکل اصلی تاریخ شکل یابرجاست. سلفی‌ها را می‌توان در روحیه نامیت‌جوی و ایدئولوژیک خاورمیانه‌ای دید و شاید این فاب قوجکی در قبلی برنزگ‌ترنلیبرالیسم باشد و وضعیتی که منحصر به خاورمیانه نیست به شکلی در رویای کنونی زیسته شده‌اند دیگر بروز و ظهور دارد. ژیژک دارد از واژه «وظیفه ما این است که فراتر از احساسی صرف با دیگران به سوی یک لیت‌کولتور ایوزیسی و رهایی بخش برویم. یگانه پروژه‌ای که می‌تواند حقوق همزیستی اصیل و درهم‌آمیزی فرهنگ‌های مختلف باشد و دگرپذیر نیست آنچه دارد را این لیت‌کولتور شویم. ما نمی‌توانیم به احترام مطلق یک به پیکار مشترک نیاز داریم چراکه قوی و فوتی مشکلات امروز ما مشکلات مشترک ما است». این تعبیر «لیت‌کولتور» تا چه میزان درگیرهای مطلقه خاورمیانه معنا پیدا می‌کند؟

به نظرم صحبت ژیژک مربوط است به دیدگاهی که در غرب راجع به Tolerance یا تساسح در رابطه با نیاجویان وجود دارد. در تفسیر ژیژک لیبرال‌های غرب پناجویان را می‌پذیرند یا این رویکرد که بله آن‌ها (یعنی پناجویان) هم مثل ما هستند اگر ما خوب درکشان بکنیم و بتاریاد بلد باشیم. ژیژک می‌گوید نه آن‌ها متفاوت هستند و ما بسوند تفاوت آن‌ها را ما باید آن را بذیرفت و آن‌ها اسلام زندگی و ادامه زندگی بین ماها داد. این دیدگاه جالبی است. گرچه مقدار زیادی رسوبات ایرانتالیستی-شوغ‌شناسانه در آن است (واقعا چقدر ما با غربی‌ها تفاوت داریم)، ولی نیت خوبی دارد و از نتیجه‌اش باید استفاده کرد.

صحبت من درباره سایت میدان، به‌خصوص آنچه در میدان تحریر قاهره در آن هجده روز در انقلاب مصر گذشت، ناظر به چیز نسبتا متفاوتی است. واقعیت این است که در میدان تحریر و اشغال آن علاوه بر شکلی از ابراز اعتراض و غیر از نقش آن به‌عنوان ظرف خیزش انقلابی، شکلی از یک نظم اجتماعی بدیل نیز به طور خودانگیخته به وجود آمد. در آن هجده روز و مدتی پس از برکناری حسنی مبارک، میدان بزرگ تحریر در اشغال انقلابیون بود. این از دیدگاه بسیاری تجربه کمون پاریس (۱۸ مارس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱) را به ذهن متبادر می‌کند. در میدان تحریر بلیس نابدید شد و مدیریت نظم به دست فعالین جوان افتاد. به طوری که آن‌ها یک سیستم امنیتی را به وجود آوردند. هیچ مقام حکومتی به آنجا وارد نشد. فعالین مرد و زن، مسلمان و مسیحی، سالمندان و نوجوانان، روز و شب را در آنجا در دهها خیمه گذراندند. تیم‌های تدارکاتی، پزشکی، رسانه‌ای، تهیه غذا و غیره به وجود آوردند. بین خودشان بحث کردند و تصمیمات لازم را برای ادامه مبارزه به طور دموکراتیک گرفتند. در طول روز و عصرها مردم عادی از زن و مرد و کودک و بزرگسال، فقیر و غنی در میدان گرد می‌آمدند و این فضای خودمختار را به مکان شادی و جشن و کارناوال تبدیل کردند. در این میدان تفاوت‌های طبقاتی، دینی، جنسیتی به طور موقت رنگ باختند. از این‌رو کوبی میدان تحریر تبدیل شد به مدلی از خودگردانی که آن‌ها کوبی خواستارش بودند، یعنی حاکمیت دموکراتیک، همکاری، و ازخودگذشتگی.

بحث من این است که نوع فرماسیون‌های اجتماعی حاصل آن لحظه‌های انقلابی، حاصل کست از نظم کهنه و اصل برهه‌های تاریخی استثنائی است. نوعی از واقعیت‌های liminal است و معمولا عمر کوتاهی دارد. سؤال کلیدی این است که تا چه حد و چگونه می‌توان چنین نظم اجتماعی در سطح خُرد را به سطح کلان گسترش داد. چگونه می‌توان چنین نظم دموکراتیک، برابری‌خواهانه را در سطح مجتمع بزرگ‌تر، پیچیده‌تر و با در سطح یک کشور تحقق بخشید. این خود چالش جدی‌ای است و نیاز به کار فکری و عملی دارد. ولی نکته مهم در اینجاست که نمونه و مدل، یعنی تجربه زیستی از یک نظم اجتماعی بدیل، به‌غایت مهم هستند. چراکه طبیعی بودن نظم‌های ظالمانه موجود را به چالش می‌کشند. به‌علاوه، این تجربیات اگرچه کوتاه‌مدت بودهاند (که اغلب به‌وسیله حکومت‌های موجود سرکوب شدند) در خاطره‌ها می‌مانند و خود را در قالب منابع انقلابی-سیاسی در برهه‌های تاریخی مناسب نشان داده و حتی بازتولید می‌کنند. جالب است که خود بسیاری از فعالین و از گرمین پاریس صحبت می‌کنند.

◆ نقش کشورهای غربی را در بهار عربی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ غربی‌ها درباره جنبش مصر و تونس محافظه‌کارانه و ریاکارانه برخورد کردند. در مصر غربی‌ها به دنبال اجرای قانون وجود در تونس برای حفظ ثبات ریاکارانه می‌کردند. عربستان دربحرین به نفع نظام استبدادی حاکم و علیه مردم مداخله نظامی کرد. در سوریه هم آنچه غرب با رژیم اسد همدلی نداشت اما اساسی وجود او را کوبا به دیگری نشانی ترجیح می‌دهد. بعد از گذشت سال‌ها از آن دوران را چگونه می‌بینید؟ چرا این جنبش‌های رهایی‌بخش به نتیجه نلخواه نرسیدند؟

ابدا دخالت خارجی در انقلاب‌ها به طور کلی نقش مخربی داشته است. حالا این دخالت چه از جانب غرب باشد یا روسیه، عربستان یا هر کشور دیگری. دولت‌های عرب هم بعضا از وقوع این خیزش‌های انقلابی غافلگیر شدند. هیچ‌کدام نتوانستند امکان وقوع آن را پیش‌بینی کنند. آمریکا از تعرض به تونس بلاخره خجالت می‌کشد. در مورد مصر تردید داشت تونس نمی‌داشت بخواهد غرب در سنت خود خواهد افتاد. ارتش با احوال‌المسلمین، حتی به‌درستی احساس کرده بود که انقلابیون جوان بدون سازماندهی و بیوزه تشکیل و به صورت قشری قدرت نبودند (نکاة کنید به خاطرات هیلاری کلینتن). آمریکا خاطر بود با احوال‌المسلمین کار بیاید. ولی دیدیم که بلاخره ارتش دست به کودتا زد. آمریکا در مورد بحرین و به‌خصوص اعمال تغییرات سیاسی در عربستان هم به‌شدت تردید داشت و نگران بود. ولی چنان‌که اشاره کردم فقط غرب تونس که خاورمیانه انقلابی را به نحف نفوذ خود تبدیل کرد. کشورهای نزدیک‌تر به‌خصوص روسیه و خود کشورهای منطقه حتی نقش برجسته‌تری در تضعیف و شکست این جنبش‌های رهایی‌بخش ایفا کردند. توجه کنید چندین دولت منطقه‌ای نظیر ترکیه، عربستان، امارات و اسرائیل، انقلاب سوریه را ربسته رویاروی انقلاب قرار دادند و آن را به بحرانه کشاندند. جالب است که این کوبا که این روزها اعتقاد گسترده در جنوب سوریه به‌خصوص در سویدا که تاکنون بیش از یک هفته به طور مستمر اتمامه نشان می‌دهد که مردم عادی هنوز خواستار برکناری بشار اسد، حتی بعد از گذشت‌های خارجی و ایجاد یک حاکمیت بدیل‌ساز.

به طور کلی تضعیف و شکست جنبش‌های انقلابی در دنیای غرب در دهه گذشته معلول دو عامل مهم بود. اول خصه خود این جنبش‌ها، یعنی فقدان سازماندهی، بیوزه توتیپ، ناتوانی از نفوذ در جریان کدار پس از برکناری دیکتاتورها، و عدم توجه کافی به مسائل فوری معیشتی مردم توسط نخبگان سیاسی. عامل دوم مربوط است به ضد انقلاب، یعنی تلاش یکپر نیروهای ضد انقلاب داخلی نظیر ارتش و پلیس و اقشار محافظه‌کار و طرفداران نظام‌های سابق و همین‌طور مداخله خارجی که توسط قدرت‌های منطقه مدیریت شدند. فقط گرکنید کدام دولت در منطقه به‌تنهایی به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم در تضعیف و سوکوب خیزش‌های انقلابی در سوریه، عراق و لبنان نقش داشت.

◆ محافل رسانه‌ای و اکثر رسانه‌های غربی از شورش‌های عربی با توصیه خاورمیانه‌ای صحبت می‌کردند. چرا که فرق می‌کرد تا این شورش‌ها در ذات خود عین انقلاب‌های دموکراسی‌خواهانه در کشورهای اروپای شرقی هستند. آن‌ها نمی‌دیدند یا نمی‌خواستند ببینند که مسائلی مربوط به عدالت اجتماعی نیز انگیزه نیز انگیزه قوی‌تری برای به وجود آورده است. اغلب این دست جنبش‌ها را بالقوگی بیشتری برای مصادره شدن برخوردارند. نتایج نشان داده جنبش انقلابی که به انقلابیون حرفه‌ای و یا گرارد دزدیده می‌شوند. چه بر سر به انقلابی که کسی مدعی آن‌ها نیست. برای همین هجوم برای مصادره این انقلاب‌ها جسگیر است. آنچه به انقلاب‌ها اصالت می‌دهد انقلابیون شده‌اند که مبارزان و افکارشان شناسامه آنان است. آیا درغیاب این انقلابیون شناسامه‌دار، انقلاب معنای واقعی خود را پیدا می‌کند و آیا این انقلابیون شده که به انقلاب معنا می‌دهند؟ برخی نیز مردم را انقلابیون که بعد از پیروزی خود مانع دموکراسی شده‌اند تا چه میزان با واقعیت منطبق است؟

این سؤال در مقابل ما است. مربوط است به هویت انقلاب که خود در پیوند است با جنبه‌اند. پروژه و سازمان رهبری در انقلاب. من در مقاله «آیا ایران در آستانه انقلاب دیگری است؟» که ویرایش خیزش در مجله «آزادی اندیشه» چاپ شده به‌اختصار به این پرداخته‌ام. پیچیدگی قضیه در این است که در خیزش‌های انقلابی در دهه گذشته به‌خصوص در قاهره بعار عربی نسبت به سازماندهی، بیروی از ایدئولوژی، پروژه و یا رهبری کاریزماتیک بسیار در مدد بودند. چنین تردیدی را می‌شود در میان برخی فعالان ایرانی هم مشاهده کرد. البته این دلایلی دارد. اول اینکه تجربه برخی از انقلابات گذشته و یا وجود پیروزی‌شان خوشایند نشدند. چراکه رژیماتیک تبدیل شده به دیکتاتور، سازماندهی پیامدهای ناخوشایندی قابل اعتنا است (چراکه به انقلاب اروپای شرقی و یا انقلابات نخستین‌بهر دشاشاهم بر مکه به تأسیس نظام‌های دیکتاتور جلوگیری کرد. چطوح باز و یا پولیالیسم سیاسی و اجتماعی شدند). معذالک هراس اثرگار تجربه‌های پیروی یا رسیت به سازماندهی انقلابات قوی گذشته نیست‌ه هم بدست آمده است. علت دیگر این است که در برهه کنونی احوال بسیاری از رهبر کوبی متعلق به دوران گذشته است. هم به جهت بالارفتن تورم و اطلاعات و هم ذهنیت برابری‌طلبی (Egalitarianism)، و بالاخره تعمیق و گسترش رسانه‌های اجتماعی این فکر را در بخشی از فعالین به وجود آورده که این رسانه‌ها قادر به سازماندهی و بسیج و هماهنگی فعالیت‌هاست و دیگر نیازی به سازماندهی و رهبری سنتی نیست.

ولی واقعیت این است که بیروی یک خیزش انقلابی بدون همگرایی و وحدت بسیار بعید است. و همگرایی وحدت حاصل نمی‌شود مگر اینکه جنبش انقلابی چشم‌اندازی بیش پای مردم قرار دهد و نوعی سازمان رهبری به وجود آورد که مردم به آن اعتماد کنند و خود را بخشی از آن بدانند. رهبری (چه به‌صورت یک فرد، یا گروه و یا سازمان و غیره) فقط نقش راهبری و هماهنگی ندارد. رهبری به معنای مسئولیت یک جنبش هم هست و به قول شما نشانسامه یک جنبش انقلابی نیز هست. به این صورت است که می‌توان از مصادره شدن انقلاب جلوگیری کرد. به این صورت است که می‌شود از سازمان رهبری مسئولیت خواست. او را مورد سؤال قرار داد و رفتارش را رصد کرد. شاید وجود متنقدین و متردیدین به سازمان سلسله‌مراتبی و رهبری نوعی توازن به وجود بیاورد که رهبر و سازمان فراتر از اختیارانشان قدم نگذارند و همواره تحت نظارت باشند. در هر صورت پیش پای نهادن پیوزه یا چشم‌انداز و سازمان راهبردی مورد وفاق مردم شاید بزرگ‌ترین چالش یک خیزش انقلابی باشد، ولی گیری از آن نیست.

◆ یکی از مباحث جدی شما «سیاست‌های خیابانی» است. سیاست‌هایی که صرفا در شهرها شکل می‌گیرد. زندگی روزمره در شهر و مبارزه برای دستیابی به امکانات مطلوب. از خیابان موقعیتی سیاست‌خیز ساخته است اما این یک روی ماجراست. سمت تاریک دیگری نیز وجود دارد؛ حضور دستفروشان در پیاده‌روها که روزبه‌روز به تعداد آنان افزوده می‌شود و از آنان رقیبی جدی برای صاحبان فروشگاه‌ها ساخته است. راندگان سمافرکش که از سرتجاری به این کار روی آورده‌اند و آنان رقیب جدی راندگان تاکسی‌های شهری شده‌اند یا خیل موتورسواران جوان (بیک‌ها) که شرکت‌ها و مؤسسات را از کارمندان کاریردازی و خدمات بی‌نیاز ساخته‌اند. این مسائل موجب شده مردم روزوروی یکدیگر قرار بگیرند و به معانیی مردم علیه مردم شوند. به نظر می‌رسد با وجود این شرایط تازه باید از سیاست‌های خیابانی تعریف تازه‌ای به دست داد. این وضعیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پرسش خوبی را مطرح کردید. من سال‌ها پیش در کتاب «سیاست‌های خیابانی» و همین‌طور مقالات مربوطه بحث به این مسئله پرداخته بودم. یگذارید اول این را خاطرنشان کنم که هر مبارزه‌ای از سطح کلان گفته گرفته تا خرده مبارزات در زندگی روزمره مردم می‌تواند مورد سوءاستفاده قرص‌طلبان قرار گیرد. چون مبارزه به‌خودی خود فرصت ایجاد می‌کند ولی سوءاستفاده به‌هیچ‌وجه شکل عادی و تعریف مبارزه نیست. ولی کنش‌های از ناجنس‌ها که در فضای شهری و در فضاء سیاست‌های خیابانی ظاهر می‌شوند ممکن است در مقابل به کوه ذینفع قرار بگیرند. اول (شاید بیشترین و مهم‌ترین) دوم است. چراکه دولت کنترل فضای عمومی و نظم عمومی را در دست دارد. دوم، طبقات و گروه‌های دیگر اجتماعی مانند مغازه‌داران که ممکن است منافعشان به خاطر دستفروش‌ها به خطر بیفتد. البته چنین چیزی فاعده نیست. دستفروش‌ها و دکه‌داران حتی ممکن است مشتری‌های بسیاری به محلات مغازه‌داران هم جلب بکنند. و سوم، عموم شهروندان در زمانی که مثلا ازدحام دستفروشان ممکن است عبور و مرور مردم عادی در پیاده‌روها را مختل کند. ولی چنان‌که تأکید کردم رویارویی اصلی بین این افراد-گروه‌ها و دولت اتفاق می‌افتد. ولی باید دید که دولت چه‌طور می‌تواند نظم بین این فروشندان (مثلا موتورسواران معیشتی) یا کارمندان خدمات چه کسی است؟ باید بررسید که چه نهادی یا سیاستی مسئول وضعیتی است که در آن مردم زحمتکش برای امرار معاش باید راه‌های خود را بازتولید کردند و عموما در مقابل تغییر انقلابی مقاومت نشان دادند. بحث من این است که اگر قرار است که تغییر قدرت از طریق تسخیر قدرت صورت نگیرد، اگر قرار است که انحصار قدرت در حکومت جدید به نفع مشارکت شهروندان، سازمان‌ها، احزاب و از طریق انتخابات آزاد به کنار گذاشته شود (چیزی که قرار بود در تونس و مصر اتفاق بیفتد)، در این صورت نیروهای انقلابی دیگر نمی‌توانند مانند دوران خیزش تنها به سیاست خیابانی اکتفا کنند. آن‌ها هم باید در فردای انقلاب دست به سازماندهی و ساختن نهادهای جدید و بسیج و مبارزات انتخاباتی برنند. زیرا که در این شرایط جدید انتخابات و رأی مردم تعیین‌کننده هستند؛ زیرا در غیر این صورت، انقلابیون و آنان که به برابری و عدالت اجتماعی و مردم‌سالاری اعتقاد دارند می‌توانند به‌راحتی بازنده انتخابات به نفع نیروهای غیر دموکراتیک یا پیوپولیست سازمان‌یافته بشوند. ولی به هر حال در این شرایط باید جلن مکانیسم منصفانه‌ای تدارک دید که بازنده انتخابات دوباره فرصت برنده شدن داشته باشد.

◆ نه تنها بهار عربی به عربستان نرسید، بلکه عربستان به‌عنوان ضدانقلاب مانع رخداد در یمن، تونس، سوریه و مصر شد. این کشور با حاکمان ضد انقلاب خود اعتراض ۱۴۰۱ در ایران را حمایت می‌کردند و ضد انقلابیون انقلابی شده بودند. البته دخالت آن‌ها نه تنها کمکی به اعتراضات مردمی نکرد، بلکه طیف‌های دیگری از مردم را نسبت به این اعتراضات بدبین کرد. چرا بهار عربی به عربستان نرسید و آیا هرگونه تغییر جدی در کشورهای عربی و خاورمیانه از سمبر فروپاشی عربستان نمی‌گذرد؟

تعبیر جالبی به کار بردید، «ضد انقلابیون انقلابی» که منظورتان عربستان سعودی است و تعبیر درستی هست. البته ما «انقلابیون ضد انقلاب» هم داریم. بله، مداخلات ضد انقلابی عربستان در بسیاری از خیزش‌های عربی تأثیر مهمی در تقویت ضد انقلاب در این کشورها یا بعد‌ها گذاشت. باید گفت عربستان به‌شدت از ظهور این خیزش‌ها به هراس افتاد و از همان ابتدا تلاش کرد با سرکوب از رخداد هرگونه تظاهرات خیابانی پیشگیری کند. درواقع گروه‌هایی برنامه‌ریزی اعتراضات مسالمت‌آمیز خیابانی را کرده بودند ولی استخبارات عربستان قبل از وقوع به آن گروه‌ها یورش آورد. به طوری که فقط یک نفر با یک بلاگارد در خیابانی در ریاض حضور یافت که در رسانه‌ها به «معترض تنها» معروف شد و او هم ناپدید شد. ولی در کنار این سرکوب حاکمان سعودی برنامه مفصلی از امتیازات کوناگون به قیمت ۴۰ میلیارد دلار، درواقع برای «خرید ایوزیسیون»، به مردم ارائه کردند که شامل کمک‌هزینه تحصیلی، کمک به بی‌کاران، کمک‌هزینه ازدواج جوانان، خرید مسکن و غیره می‌شد. ولی این پایان ماجرا نیست. خیزش‌های عربی و هراس از انفجار حاکمان سعودی را به فکر ایجاد تغییرات ساختاری در اقتصاد و فرهنگ و جامعه انداخت. این پروژه با روی کار آمدن محمد بن سلمان جوان آغاز شد (۲۰۱۶) و در حال حاضر عربستان سعودی در حال تجربه تغییرات ساختاری بی‌سابقه‌ای است. در توصیف و تبیین این تغییرات من از مفهوم «انقلاب انفعالی» (کرامنی) استفاده کرده‌ام که در تجربه عربستان مخلوطی است از سرکوب سیاسی از یک طرف و بازکردن فضای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و دینی از طرف دیگر. به عبارت دیگر، بن سلمان به جوانان و زنان سعودی می‌گوید «من شما را درک می‌کنم، ولی شما انقلاب نکنید چون سرکوب خواهید شد. ولی من برای شما انقلاب می‌کنم». تغییرات انجام‌شده به‌سیاق هستند: آزادی‌های فرهنگی، موسیقی، کنسرت‌های بزرگ، ایجاد فضای عمومی در شهرها برای تفریح و گردهمایی مردم، فیفا، تئاتر، فعالیت‌های عمومی زنان، گسترش توریسم، تغییر در نهادها، بازکردن مرزها به دنیا و شبه مهاجرت از مهد و همه‌وامی‌دانی.

طرفداران رژیم اغلب ادعا می‌کنند که این اصلاحات ساختاری اتفاق افتاده و همه‌چیز نه آن انقلابات بهار عربی که هرج‌ومرج بود و شکست. ولی به نظرم این تغییرات ساختاری نه بدیلی جدی‌ا از خیزش‌های بهار عربی بلکه جزئی از آن و نتیجه‌ای غیرقابل پیش‌بینی از آن خیزش‌ها است. منظور از این تفاصیل، گفتن این نکته است که خود عربستان سعودی از جهات سیاسی در حال تحول است. آنچه که باید رصد کرد این است که بسیج آیا این تحولات اجتماعی فرهنگی و در حوزه نیز در ساختار سیاسی این کشور و آثار آن بر کشورهای منطقه چگونه خواهد بود.

◆ کتاب «انقلاب بدون انقلابیون» هنوز به اینجا ختم نشده است. آیا فکر می‌کنید بعد از تاییجی که در کشورهای عربی پس از انقلاب به دست آمده است، هنوز اینده انقلاب‌گرایی دارد؟ البته شما از تعبیر «انقلاب» استفاده می‌کنید که گویا بخش انقلاب آن بیشترضبه به یک رویای زیست‌رفته است.

شاید به تعبیری می‌توان گفت که سؤال مناسب این نیست که آیا ایده انقلاب گرایی دارد و یا خیر. سؤال مناسب این است که وقتی خیزش انقلابی اوج گرفت چگونه می‌توان با آن تعامل کرد. زیرا که بسیاری از اتفاقات ویژگی سیاسی نظیر انقلابات اتفاقات نیز و شما نیستند و با برنامه‌ریزی این و آن به وجود نمی‌آیند. بلکه به همین «سامی» اتفاق می‌افتند. دینامیک ظهور و گسترش خیزش‌های انقلابی بسیار پیچیده‌تر از آن است که محصول مهندسی یک گروه و یا یک گروه باشد. درواقع اکثریت قریب‌به‌اتفاق مردم حاضر به شرکت در انقلاب نیستند (چون حامل رسک و مخاطره است)، بلکه خواستار تغییرات معتدلتر و ساختاری یا کاهش هزینه و به‌صورت آرام و مسالمت‌آمیز می‌باشند. اما مردم به انقلاب از جمله کشور خودمان طی حوادث بهار مارتی متوسل به اوقام و اقسام رژیم‌های مسالمت‌آمیز و قانونی شدند. ولی تغییری معتدلتر در به ارتباط سیاسی-اقتصادی و چه در زندگی آن‌ها صورت نگرفت. نتیجه‌اش شعله‌ور شدن آتش اعتراضات و انقلابات در کشورهای متعدد و در مدت کوتاهی بود. به عبارت دیگر مردم زمانی راه به رسک و خطرهای انقلابی می‌دهند که احساس کنند راه‌های اصلاحات مسدود شده‌اند. زمانی که آن‌ها عذاب دادند اوضاع وضع موجود را بیش از مشارکت احتمالی مشارکت در خیزش‌ها در وجود خود احساس می‌کنند. بنابراین باید پس‌ماند به شکل سال اما این که به جلوگیری کنند. اقتصاد فرودست و مدعول اعتراض مناسبت دارد. چون که این ایده فقط در ذهن و مطالعات من است. بلکه واقعیت عینی و بیرونی دارد. میلیون‌ها مردم آن را به زبان می‌آورند و در ذهن و تصورات‌شان جاری است، و به آن عمل می‌کنند. ولی چگونگی و آن شکل تحقق آن می‌تواند متفاوت باشد. کاستی‌های سیاسی بهار عربی از اینجا برنمی‌خیزد. ولی کاستی‌های بهار عربی ضرورتا سرنوشت تاریخی انقلاب‌های آینده نیست. انقلاب‌های آتی می‌توانند سرنوشت دیگری را رقم بزنند.

◆ شما نگاهی امیدوارانه به بهار عربی دارید و معتقدید با اینکه عمر توتس، یمن و لیبی به آرمان‌های خود نرسیدند اما تجربه اساسی در اذهان مردم این دیار رخ داده است که به طرف بازمی‌گردند. این برداشت برداشتی واقع‌بینانه است. همان‌طور که اعتراضات اخیر ایران نگاه و باورهای مردم را به طرف تجربی زده داشت. با این اوصاف آیا فکر می‌کنید در آینده‌ای نه‌چندان دور، ما شاهد تغییری در صورت‌بندی خاورمیانه خواهیم بود؟

اگر انقلاب‌های بهار عربی، چنان‌که در اینجا بحث کردم‌ایم، از حیث سیاسی و در سطح تجربیات نهادی-سیاسی دارای کاستی‌های بسیاری بوده‌اند. ولی از حیث اجتماعی، فرهنگی و در قلمرو ذهنیت و باورها و مهارت‌های مردم دستاوردهای مهمی داشته‌اند. بسیاری از فرودستان سنت‌های خود را برای تزریق و گردهمایی مردم، فیفا، تئاتر، فعالیت‌های عمومی زنان، گسترش توریسم، تغییر در نهادها، بازکردن مرزها به دنیا و شبه مهجرتر از مهد وهامی‌دانی.

آورده‌اند. دستفروشان سندیکای خودشان را برپا کردند. کشورهای توسعه عربی در مصاحبه‌ها به دست آمده‌اند. در بسیاری از روستاها جوانان به نمایندگی از اهالی دست به بهبود وضعیت توزیع مواد اولیه، بازارهای محلی، توسعه ارتباطات، سواد‌آموزی و غیره زدند. در قلمرو باورها و هنجارها تغییرات مهمی صورت گرفت. به‌خصوص در میان زنان، خانواده‌ها و اقلیت‌های اجتماعی. زنان دست به کسبین و سازماندهی می‌بیابند‌ای برای تحقق حقوق